

انقلاب ایران

تد گرانت

تد گرانت، بنیانگذار و نظریه‌پرداز گرایش بین‌المللی مارکسیستی، 30 سال پیش و در بحبوحه‌ی انقلاب 57 نوشته است. این مطلب، که در آن زمان در نشریه‌ی مارکسیست‌های بریتانیا (میلیتانت) منتشر شد، در دو بخش و در روزهای پیش از سرکار آمدن رسمی جمهوری اسلامی (دی و بهمن 57) نوشته شده است. تد گرانت در این زمان در صدر سازمان چند هزار نفره‌ی کمونیست‌ها در بریتانیا، سازمان میلیتانت، بود که در آن روزها سه عضو در مجلس کشور داشت و شورای کارگری شهر لیورپول را در اختیار خود داشت. در این‌جا می‌بینیم که تد گرانت بر خلاف بسیاری از چپ‌های جهان که در صفِ خمینی سینه می‌زدند و از او به عنوان "ضدامپریالیست" حمایت می‌کردند به درستی مشخصه‌ی ارتجاعی و به قول خودش "قرون وسطایی" خمینی و آخوندها را تشخیص می‌دهد و برنامه‌ای پیشنهادی برای مارکسیست‌ها ارائه می‌کند که می‌توانست به قدرت رسیدن کارگران در ایران منجر شود. باز هم بر خلاف چپ‌های بسیاری، در داخل و بیرون ایران، که دنبال پیدا کردن "مرحله‌ی انقلاب" بودند، می‌بینیم که تد گرانت به روشنی می‌گوید اگر کمونیست‌های ایران نیرویی هر چند کوچک پیدا کنند می‌توانند به سرعت به سوی فتح قدرت، مثل اکتبر 1917 در روسیه، پیشروی کنند.

باید بخاطر داشت که گرانت، در آن روزها که خبری از اینترنت و ماهواره نبود، امکان چندانی برای تماس با گروه‌های مختلف چپ در ایران نداشته و با هزاران کیلومتر فاصله از لندن این مقاله را می‌نویسد. این شاید باعث نادقیقی‌هایی در بعضی نکات شده باشد اما در کل ترجمه و بازچاپ این مطلب را در شرایطی که پس از 30 سال مردم ایران دوباره انقلابی آغاز کرده‌اند بسیار مفید و ضروری دیدیم. استفاده از درس‌های 30 سال گذشته شرط کلیدی پیروزی انقلاب ایران است و بخش اصلی برنامه‌هایی که تد در این‌جا مطرح می‌کند در مورد انقلاب حاضر نیز صدق می‌کنند.

وظیفه هنوز همان است که بود: تشکیل حزب انقلابی سوسیالیستی با برنامه‌ی مارکسیسم که طبقه‌ی کارگر و سایر بخش‌های سرکوب‌شده در ایران را درون خود متحد کند.

28 نوامبر 2009

×××

بخش اول

هفته‌ی گذشته در یکی از بزرگترین تظاهرات‌های تاریخ بشری، بیش از سه میلیون نفر از ایرانیان به خیابان‌های تهران آمدند تا بازگشت آیت‌الله خمینی، رهبر مذهبی، را خوش‌آمد بگویند. در هفته‌ی قبل شاهد جبهه‌های خیابانی و کارگران در مبارزه با ارتش بودیم. در صحنه‌هایی که یادآور انقلاب فوریه‌ی 1917 بود، سربازانی که قرار بود از نظام کهن دفاع کنند، به سوی جمعیت برگشتند و فریاد زدند "ما با مردم هستیم".

ایران کشوری است در تلاطم انقلاب. نیروهایی که درگیر نبردند از یک سو پادشاهی خودکامه است با حمایت طبقات سرمایه‌دار و زمین‌دار و پشتیبانی ارتش و پلیس. و در روبروی آن‌ها طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی متوسط ایستاده‌اند که نگاهشان به روحانیون مسلمان و بخصوص آیت‌الله خمینی که در پاریس در تبعید به سر می‌برد.

تحلیلی که از پی می‌آید تلاش دارد موقعیت واقعی موجود در ایران و مسیرهای اصلی که انقلاب می‌تواند طی کند نشان دهد. انقلاب در واقع یک سال پیش با تظاهرات علیه شاه و پلیس مخفی منفورش، ساواک، آغاز شد.

نظام توتالیتر تنها به وسیله‌ی وحشت و نظامی از جاسوسان که توده‌ها را بی‌عمل نگاه دارند خود را حفظ می‌کند. اما وقتی توده‌ها به حرکت علیه رژیم دست بزنند، آغاز پایان است. پلیس مخفی‌های هیولوار در مقابل جنبش توده‌ها شکستنی از کار در می‌آیند.

فشار از پایین به شکافی در بالا بین طبقه‌ی حاکم می‌انجامد. آن‌ها از ترس سرنگون شدن سعی می‌کنند اصلاحاتی از بالا اعمال کنند تا جلوی انقلاب از پایین را بگیرند. این بود که شاه در بستر مرگ به فکر "جبران" افتاد و با تأخیر اصلاحاتی را اعلام کرد، مشخصاً برپایی "مجلس" که با این حال وابسته به سلطنت بود.

اما این "اصلاحات" راه را برای سرنگونی حکومت شاه هموار کرد. این‌ها اوضاع را برای دخالت مستقیم طبقه‌ی کارگر و لایه‌های مختلف طبقه‌ی متوسط در صحنه‌ی تاریخ آماده می‌سازد. شاه پهلوی مجبور شد فراری بی‌شکوه از ایران داشته باشد. این علیرغم مقاومت امپریالیسم، بخصوص امپریالیسم آمریکا، صورت گرفت. اوون و کالگان با حمایت از شاه، بی‌شرمانه نام جنبش کارگری را لکه‌دار کردند (1). تلاش‌های سراسیمه برای برپا ساختن دوباره‌ی سلطنت و سر کار آوردن سلطنت ایرانی اغلب شکست خورده‌اند.

شکی نیست که نفت نقشی کلیدی در سیاست‌های امپریالیسم بریتانیا و آمریکا که سرمایه‌گذاری‌های عظیم در ایران دارند، داشته است. ایران دومین صادرکننده‌ی بزرگ نفت در جهان است و تنها عربستان سعودی از آن جلوتر است. نفت نقشی حیاتی برای دولت‌های سرمایه‌داری غربی دارد و یکی از عوامل تعیین‌کننده‌ی امپریالیسم بریتانیا و آمریکا در رابطه با ایران است.

ایران چهارمین تولیدکننده‌ی بزرگ نفت در جهان است. در سال 1976، این کشور 295 میلیون تن (10 درصد تولید جهان) نفت تولید کرد، اتحاد شوروی، 515 میلیون تن (17.6 درصد)، آمریکا بیش از 404 میلیون تن (13.8 درصد) و عربستان سعودی نزدیک به 422 میلیون تن.

انتقال

حکومت شاه پس از سال 1953 باعث شد ایران کشوری در انتقال باشد. ایران به کشوری نیمه‌مستعمره بدل شده است که نیم صنعتی است و نیم مستعمره. همچنان تحت سلطه‌ی امپریالیسم آمریکا و انگلیس است اما خود هم سعی کرده راهی امپریالیستی دنبال کند. برای

مثال در خلیج فارس پس از عقب‌نشینی امپریالیسم بریتانیا در این منطقه، ایران دو جزیره را تصاحب کرد و تلاش کرد نقش ژاندارم در دولت‌های خلیج را بازی کند.

شاه رژیم خود را با استفاده از ابزار وحشت و سرکوب به شکل ساواک، پلیس مخفی، حفظ می‌کرد. ساواک را بخاطر شکنجه‌ها، ترورها و اعدام‌های شیطانی و وحشتی که به مردم ایران تحمیل می‌کرد، باید با گشتاپو مقایسه کرد.

در همین حال شاه در تلاش برای تبدیل ایران به یکی از قدرت‌های بزرگ جهان به برنامه‌ی صنعتی‌سازی ایران با سرعتی خیره‌آور دست زد. این بخصوص پس از سال 1973 شدت گرفت که قیمت نفت چهار برابر شد. اینگونه میلیاردها دلار جهت سرمایه‌گذاری به جیب شاه ریخته شد.

شاه می‌خواست نقش پادشاه مطلق را به همان معنای قدیمی رژیم ایران بازی کند. در عین حال می‌خواست اقتصاد کشور را مدرن سازد. برای یافتن پایگاه، "اصلاحات ارضی" را آغاز کرد. این "اصلاحات ارضی" اشراف و زمین‌داران غایب حاکم بر ایران را ثروتمند ساخت. آن‌ها در ازای زمین‌ها ثروت بسیاری دریافت کردند که می‌توانستند در صنعت سرمایه‌گذاری کنند. هدف این بود که اشراف به طبقه‌ی سرمایه‌دار بدل شوند، طبقه‌ی حاکمه‌ای روی الگوی غرب.

انگیزه‌ی اصلی پشت این اصلاحات ارضی بیرون کردن دهقان‌ها از زمین و تامین کارگر برای کارخانه‌ها بود. به قول اکونومیست: "به جای خانواده‌های روستایی ایران، شاه به آقای هویدا، نخست‌وزیر قبلی‌اش، اجازه داد اردوگاه‌های کشاورزی که باعث جدای بودند بر پا کند و کل روح اصلاحات ارضی را زیر سوال برد".

صنعتی‌سازی عظیمی که در زمان شاه آغاز شد کسانی را که مدعی یا خواهان رهبری کارگران ایران بودند به کلی مایوس کرد. این بخصوص در مورد حزب کمونیست (که حزب توده نام داشت) صدق می‌کند. این حزب در تمام دوران شاه مثل مرده‌ها عمل کرد. این حزب هیچ سیاست مستقلی

پیش نگذاشته است. این واقعیت را باید با سیاست خارجی بوروکراسی روسیه توضیح داد. حزب توده در ایران تا حدود بسیاری تحت سلطه‌ی بوروکراسی روسیه است.

بوروکراسی روسیه به علت اهمیت بسیار ایران به عنوان تولیدکننده‌ی نفت نمی‌خواست در این کشور تقابلی با امپریالیسم آمریکا پیش بیاید. مدت‌هاست که بوروکراسی اتحاد شوروی هرگونه فکر تحولات انقلابی که مستقیماً منافع حیاتی امپریالیسم، بخصوص منافع قدرت عمده‌ی امپریالیسم آمریکا، را تهدید کند کنار گذاشته است چرا که تحت چنین شرایطی روابط بین روسیه و آمریکا لاجرم بدتر می‌شود.

"مطبوعات زرد"

"مطبوعات زرد" بریتانیا اشتباه می‌کنند. آنها می‌گویند این رویدادها را دخالت و خرابکاری بوروکراسی روسیه، اتحاد شوروی و حزب کمونیست رقم زده است.

برعکس، بوروکراسی روسیه تلاش کرد از شاه حمایت کند. آنها دست به تجارت سودآور با شاه زدند، قرار صادرات مقادیر عظیم گاز طبیعی از ایران به اتحاد شوروی را گذاشتند و در کل تلاش می‌کردند روابط دوستانه‌ای با شاه برقرار کنند. آنها نگران تحولات انقلابی در کشوری همسایه بودند بخصوص کشوری با طبقه‌ی کارگری بزرگ که خصلت انقلابی‌اش را در طول این رویدادها نشان داده بود.

رابطه‌ی تغییریافته‌ی نیروها در سطح جهانی به انباشت قدرتی عظیم به دست بوروکراسی شوروی انجامیده است در حالی که امپریالیسم آمریکا تضعیف شده است. بوروکراسی شوروی گرچه خود آماده‌ی دست به عمل زدن نبود اما در مقابل هرگونه دخالت مستقیم امپریالیسم آمریکا در مسائل ایران هشدار داد. آنها اعلام کردند که چنین عملی به واکنش بلافاصله‌ی اتحاد شوروی منجر خواهد شد و این کشور در این صورت به ایران نیرو می‌فرستد.

این هشدار بوروکراسی شوروری را دیپلمات‌های آمریکا جدی گرفتند. دیوانگان پنتاگون پیشنهاد داده بودند ناوبرها و کشتی‌هایی با سرباز برای دخالت در مقابل انقلاب ایران به خلیج فارس فرستاده شود. وزارت خارجه این طرح را رد کرد چرا که متوجه عواقب چنین حرکتی در سطح جهانی در جهان مستعمراتی و البته عواقب آن در ایران و بر اتحاد شوروی می‌بود.

این نشان از زوال قدرت امپریالیسم می‌دهد. امپریالیسم آمریکا ابایی از دخالت در ویتنام، یا در لبنان و یا در دومینیکا نداشت. امپریالیست‌های آمریکا حالا بخاطر عوامل داخلی و بین‌المللی قادر به دخالت مستقیم در مسائل ایران نبوده‌اند.

در این اوضاع است که حزب کمونیست حم و غم اصلی خود را صرف رفتن پشت ارتجاع مذهبی و آیت‌الله کرده است و خواستار برپایی نوعی "جمهوری دموکراتیک اسلامی" شده است.

اما این فقط حزب کمونیست ایران نیست که در طول وقایع اخیر خود واکنشی ضعیفی در ایران داشته است. فرقه‌های اولترا چپ هم طبق معمول نقشی منفی بازی کرده‌اند. بعضی از آنها همیاری و حمایت خود را به دانشجویان "انقلابی" در ایران داده‌اند.

دانشجویان

اما دانشجویان انقلابی در ایران نه به سمت طبقه‌ی کارگر جهت داشتند و نه قصدشان تدوین برنامه‌ای برای عمل طبقه‌ی کارگر بود. فرقه‌ها به آنها گفتند به روش‌های بی‌تاثیر ترور فردی روی بیاورند. آنها هم مثل بقیه‌ی فرقه‌ها طبقه‌ی کارگر را ناتوان، نادان، بیسواد و به کلی بی‌قدرت برای تغییر توازن قوای موجود در ایران می‌دانند. تصورات آنها را این واقعیت تقویت کرد که طبقه‌ی کارگر پیش از شکل‌گیری رویدادهای کنونی به کلی سازمان‌نیافته بود.

استدلال فرقه‌ها و کسانی که به ترور فردی روی آوردند این بود که شاه مشغول صنعتی‌سازی است و در نتیجه همه‌ی کارت‌ها در دست اوست. شاه سطح زندگی طبقه‌ی کارگر را افزایش داده بود. شاه امتیازات عظیمی به طبقه‌ی کارگر و همچنین به دهقانان داده بود. این به نوبه‌ی خود قرار

بود باعث ثبات رژیمش شود. آن‌ها اعلام کردند که شاه در اثر "انقلاب سفید" و توسعه‌ی صنعت می‌تواند خود را دهه‌ها حفظ کند. اتفاقاً امپریالیست‌ها هم همین عقیده را پذیرفتند. مثلاً سازمان سیا در همین سپتامبر 1978 گزارشی منتشر کرد و گفت شاه رژیمی باثبات دارد و در حداقل ده تا پانزده سال آینده در قدرت خواهد بود!

تراژدی بزرگ ایران این است که هیچ بخشی از مارکسیست‌ها، نه در صفوف طبقه‌ی کارگر و نه در دانشجویان، نبود تا آماده‌ی این رویدادهای بزرگ شود، چنانکه لنین و بلشویک‌ها در روسیه آماده شده بودند.

فرقه‌های کوتاه‌نگر در تحول عظیم صنعت تنها سیاهی و شومی می‌بینند. در عوض، میلیتانت اعلام کرد که توسعه‌ی صنعت در ضمن قدرت طبقه‌ی کارگر را افزایش بسیار می‌دهد و این قدرت را در دوره‌ی اخیر در بریتانیا، در اسپانیا، در آمریکا، در ژاپن و در آلمان غربی دیده‌ایم.

اعتصابات توده‌ای گواهی شفاف بر رستاخیز و قدرت کارگران است.

شکنجه‌های غیرقابل تصور، فقدان حقوق و آزادی‌ها، تحقیراتی که توده‌ها و بخصوص طبقه‌ی کارگر ایران پذیرفته‌اند به انگیختن جنبش شکست‌ناپذیر توده‌ها بدل شد. شاه در ظاهر سوار بر اوضاع بود و متاسفانه رادیکال‌های ایران تنها این را می‌دیدند.

هر چه باشد همین شش تا هشت ماه پیش بود که شاه به بریتانیا نصیحت می‌کرد که چگونه با اعتصابات و "بی‌ثباتی مداوم نهادهای دموکراتیک در بریتانیا" برخورد کند.

اما موش کور انقلاب زیر آرامش توتالیتاری که ظاهراً در ایران موجود بود نقب می‌زد. سازمان سیا و امپریالیسم هنگام انقلاب خواب ماندند و همچنین سازمان‌های طبقه‌ی کارگر.

با این حال در این چند سال اخیر نشانه‌های بسیاری از بحران رژیم به چشم می‌خورد. مخالفین بخاطر ممنوعیت تمام سازمانهای مخالف با "حزب" شاه، در مساجد تجمع کردند. این بخصوص در مورد مخالفین رژیم شاه، دهقانان، طبقه متوسط و حتی طبقه تجار، صدق می‌کند.

این به علت ناکامی حزب کمونیست و رادیکال‌ها بود که حتی تلاش برای سازماندهی مخالفت در میان صفوف طبقه کارگر به ابراز نارضایتی در مسجد می‌انجامید. خطبه‌های تندرویی داده می‌شد که گرچه دوپهلو و نادقیق بود اما توده‌ها آنرا به شیوه‌ی خود تفسیر کردند.

شاه زمین‌ها را از مسجد گرفت. این به نفع دهقانان نبود و تنها به نفع اشراف بود. اینگونه بود که آیت‌الله، نمایندگای اصلی روحانیت مسلمان در ایران، مجبور به مخالفت با رژیم شدند. توده‌ها خطبه‌های آخوندها را به واقع الهامی برای ایستادگی برای مبارزه علیه رژیم توتالیتار و خودکامه‌ی شاه بدل کردند. آخوندها خواسته‌ی اعمال مجدد قانون اساسی 1906 را پیش گذاشتند. باید به یاد داشت که تقریباً دو سوم جمعیت در ایران هنوز بی‌سواد است. این نتیجه‌ی موروثی گندیدگی رژیم کهن زمین‌داران و اشراف است.

تظاهرات

از اکتبر 1977 تا فوریه‌ی 1978 شاهد تظاهرات‌های غیرقانونی توده‌ای در تقاضای حقوق دموکراتیک بودیم. سپس در آخرین ماه‌های سال 1978 جنبش‌های بزرگی از دانشجویان، تجار و بالاخره طبقه کارگر را می‌بینیم. هزاران تظاهرکننده با استفاده از روزهای تعطیلات مذهبی به عنوان بهانه به خیابان آمدند. سرکوب توسط نیروهای شاه، ارتش و پلیس تنها بر خشم جمعیت افزود و به جنبش‌های بزرگ و بزرگ‌تر در تهران و در تمام شهرهای ایران انجامید. با تعمیق مبارزه این جنبش طبقه کارگر بود که، مثل مورد روسیه، به پتک اصلی مردم برپاخواسته بدل شد. در اولین انقلاب روسیه در سال 1905، انقلاب با تظاهراتی شروع شد که کشیشی به نام پدر گاپون آنرا رهبری

می‌کرد و خواهان امتیاز گرفتن بود و از تزار، "پدر کوچک"، می‌خواست اوضاع را درست کند. این تظاهرات، ارتش را تحریک به شلیک به مردم کرد؛ صدها نفر کشته و هزاران نفر زخمی شدند و انقلاب روسیه‌ی 1905 اینگونه شروع شد. در ایران هم آغاز انقلاب به همین منوال بود.

اما روسیه در سال 1905 و جنبش کنونی در ایران تفاوت‌های مهمی دارند. انقلاب ایران با آگاهی بسیار بالاتری از سوی توده‌ها آغاز شده است. توده‌ی مردم به "پدرشان"، شاه، عریضه نوشتند بلکه برعکس خواهان پایان سلطنت شدند. شعار آن‌ها بود "سرنگون باد شاه" و "مرگ بر شاه". طبقه‌ی کارگر در ایران بخش بسیار بزرگ‌تری از جمعیت نسبت به طبقه‌ی کارگر روسیه پیش از انقلاب 1917 است. تنها در بخش ساخت و ساز دو میلیون کارگر ایرانی داریم و 750 هزار کارگر دیگر نیز در حمل و نقل و سایر صنایع داریم. باضافه حلقه‌های وسیعی در نزدیکی طبقه‌ی کارگر در حرفه‌های کارمندی، کارمندان دولت، بخش خدمات غذایی و کسب و کارهای کوچک با این مشخصه موجود است. بیشتر صنایع ساخت و ساز در ایران کوچک هستند با این حال شرکت‌های انحصاری غول‌آسایی هم هستند که صحنه را در تصاحب خود دارند. بعضی‌ها صدها، هزارها و حتی ده‌ها هزار کارگر دارند. در روسیه طبقه‌ی کارگر چهار میلیون از جمعیتی 150 میلیونی بود. در ایران طبقه‌ی کارگر حداقل سه تا چهار میلیون در جمعیتی سی و پنج میلیونی است. به بیان دیگر رابطه‌ی نیروها در طبقه‌ی کارگر تا جایی که به قدرت عددی‌اش بر می‌گردد در ایران حتی مناسب‌تر از روسیه در سال‌های 1905 یا 1917 است.

کارگران

اما از طرف دیگر در روسیه کادرها و حزب بلشویک را داشتیم و میزانی از آگاهی سوسیالیستی حداقل در لایه‌های پیشرفته‌ی طبقه کارگر موجود بود. نقش طبقه‌ی کارگر در تولید به این معنی است که لاجرم به آگاهی جمعی می‌رسد هم در روند کار و هم در روند مبارزه علیه سرکوبگران. به این دلیل است که تنها طبقه‌ی کارگر می‌تواند جامعه را تغییر دهد. مهم‌تر از همه جنبش کارگران نفت، بخش باصطلاح مرفه طبقه‌ی کارگر در ایران در واقع به شدت رژیم را زیر سوال برده است. در

دو ماه گذشته شاهد اعتصاب عمومی مقطعی در چاه‌های نفت بوده‌ایم. علیرغم سرکوب ارتش، دستگیری رهبران و اعدام‌ها، کارگران نفت پابرجا ایستاده‌اند و حاضر به کار برای تولید نفت برای رژیم منفور نشدند تا این‌که شاه ایران را ترک کرد. توده‌ها، از جمله طبقه‌ی متوسط، دوباره و دوباره تظاهرات کرده‌اند.

ساواک

کارمندان دولت و کارگران بانک مثل مورد پرتغال نقشی کلیدی در به زانو درآوردن سلطنت مطلقه داشته‌اند. اعتصاب آن‌ها به فلج کردن امور مالی کشور انجامید. بخصوص اعتصاب بانک مرکزی بسیار موثر بود. پس از این شاهد سوزاندن 400 بانک توسط توده‌های خشمگین بودیم. کارمندان بانک پس از رفتن به اعتصاب فاش کردند که در سه ماه گذشته 1000 میلیون پوند توسط 178 عضو نخبگان حاکم، از جمله روابط شاه، به خارج از کشور فرستاده شده است. شاه در حال حاضر پس از فرستادن خانواده‌اش به خارج از کشور آماده‌ی تبعید می‌شود و خود 1000 میلیون پوند را به بانک‌های آمریکا فرستاده است. این علاوه بر حدود 1000 میلیون پوندی است که در بانک‌های بن سوئیس و سایر بخش‌های جهان نگه‌داری می‌شود. خزانه‌داری ایران تحت غارت خودکامگان قرار گرفته است. انقلاب شامل بیشتر بخش‌های کشور شده است مگر بخشی از سرمایه‌داران، زمین‌داران، حامیان سلطنت و جمعی از افسران ارتش. توسعه‌ی سرمایه‌داری مدرن در ایران، تجار و مغازه‌داران کوچک را ویران ساخته است. این باعث نفرت آن‌ها از حاکم مطلق‌ی شده که آن‌ها ریشه‌ی مشکلات خود می‌دانند. هزاران نفر در اثر سرکوب نیروهای دولت، پلیس، ساواک و ارتش به قتل رسیده‌اند. در تمام شهرهای ایران شاهد تظاهرات، شلیک به تظاهرکنندگان و تلاش برای سازمان‌دهی ارتجاع علیه طبقه‌ی کارگر و علیه مردم بوده‌ایم. در بسیاری از شهرهای کوچک‌تر شاهد حمله‌های فاشیستی به دست ارتش و پلیس با دار و دسته‌های منتخب همچون گروه‌های صدنفره‌ی سیاه در روسیه پیش از انقلاب بوده‌ایم. از آن‌ها برای کتک زدن و تجاوز جهت ایجاد وحشت در روستاها و در میان طبقه‌ی کارگر در شهرهای کوچک ایران استفاده شده است. شکی

نیست که اگر توانش را داشتند از همین شیوه‌ها در شهرهای بزرگ هم استفاده می‌شد. شاه برای به جا گذاشتن تصویر و خاطره‌ای مهربان از خود رقمِ ناچیزِ 25 میلیون پوند (ناچیز برای او) را به بنیادی برای خیریه داده است. اما البته که شاه که به زرق و برق رژیم در ایران عادت داشت، عازم چیزی می‌شد که همپای تبعید بود و البته که نمی‌خواست به گدایی بیافتد و این بود که مبلغ کمی هم با خود همراه کرد - 1000 میلیون پوند.

میلیونها

گرایش در تمام انقلابات معاصر حضور میلیونی توده‌ها در خیابان بوده است. این‌را در تظاهرات بیش از یک میلیونی در پرتغال در پی سقوط رژیم کاتانو شاهد بودیم. در ایران، میلیون‌ها نفر تظاهرات کرده‌اند. طبق گزارش‌های جهت‌دارِ نشریات سرمایه‌داری حداقل یک تا دو میلیون نفر در خیابان‌های تهران برای سرنگونی شاه تظاهرات کرده‌اند. صدها هزار نفر در تمام شهرهای ایران که جمعیتی دارند تظاهرات کرده‌اند. ده‌ها هزار نفر در شهرهای کوچک‌تر ایران. این جنبش فقرا، بی‌چیزها، استثمارشدگان است و کارگران، طبقه‌ی متوسط، کارگران یقه سفید، تجار را در بر می‌گیرد و حتی بخشی از سرمایه‌دارها را هم برای اهداف و جهت‌های خود به جنبش کشانده است. آن‌ها می‌خواهند از دوش کارگران و طبقه‌ی متوسط بالا بروند.

بخش دوم

هفته‌ی گذشته شاهد سقوط دولت بختیار بودیم. در دو شهر بزرگ کشور، تهران و اصفهان، قدرت به خیابان‌ها رسید. مجبور شدند نیروهای مسلح را به پادگان‌ها فرا بخوانند چرا که امکان داشت تحت تاثیر انقلاب از هم بپاشند. مقاله‌ی زیر پیش از سقوط بختیار نوشته شده و زوال او را پیش‌بینی می‌کند و تحلیل می‌کند که انقلاب پیشرونده‌ی ایران به چه مسیری می‌رود. فرار شاه نشان از پایان دور اول انقلاب را می‌دهد. این رویای ارتجاعی شاه است که می‌تواند علیرغم مانورهای بختیار به سرعت سرکار بازگردد. سلطنت در ایران بالاخره در اثر افراطها، فساد و شرارت در یک

ربع قرن گذشته سرنگون شده است. تا وقتی مردم ایران حتی حداقلی از حقوق را داشته باشند سلطنت دیگر از گلوی آن‌ها پایین نمی‌رود.

ویژگی قاطع انقلاب ایران مثل تمام انقلاب‌ها نقش ارتش در آن بوده است. روشن است که شاه عملاً قدرت را رها کرده چرا که کنترل بیشتر ارتش برای او غیرممکن می‌بود. ارتش در بسیاری از بخش‌ها شکاف برداشت. در اینجا دوباره شاهد غلط بودن کامل موضع رفورمیسم هستیم که می‌گوید انقلاب در شرایط معاصر غیرممکن است و این به علت نقش ارتش است. ارتش معاصر بیش از هر ارتشی در تاریخ تحت تاثیر جنبش‌های مردم و طبقه‌ی کارگر است. دیگر داستان، داستان سواره‌نظام فقیر و خونین و کند که تعلیم واقعی ندیده باشد و درک چندانی نداشته باشد نیست. برعکس، ارتش باید بسیار متخصص و بسیار فنی باشد. آن‌ها مثل سایر کارگران کار می‌کنند و مثل کارگر فکر می‌کنند. این‌گونه است که ارتش به سادگی تحت تاثیر جنبش کارگری قرار می‌گیرد. ارتش شامل پسران، برادران و اقوام کارگران، دهقانان و طبقه متوسط است. در هر انقلابی در تاریخ، بخصوص در انقلاب روسیه‌ی 1917 و در انقلاب آلمان 1918 می‌بینیم که توده‌های نیرهای مسلح اگر امکان گسست کامل از رژیم کهن را ببینند به سمت مردم می‌آیند.

در ایران حوادثی داریم مثل مورد سربازی که در سرپیچی از دستور تیراندازی به تظاهرکنندگان به دو نفر از افسران شلیک کرد و سپس خودکشی کرد. از طرف دیگر جنبش توده‌ها را داشتیم اما فراخوان روشنی به ارتش داده نشد که به سمت مردم بیاید. در نتیجه سربازان همچنان خود را تحت دست سنگین انضباط نظامی و خطر دادگاه نظامی برای شورش دیدند. موارد بسیاری بود که سربازان به تظاهرکنندگان پیوستند یا به آن‌ها اجازه دادند از تانک‌ها بالا بیایند. حوادث دیگر ویژگی‌های متضاد را نشان می‌دهد. افسران به پنج سرباز ارتش که می‌خواستند از پادگان بیرون بروند و به تظاهرکنندگان پیوستند، شلیک کردند.

در بسیاری موارد در بسیاری شهرهای ایران شاهد موارد مشابهی بودیم که سربازان حاضر به آتش نمی‌شدند، به مردم می‌پیوستند و ارتشی‌ها علیه افسران دست به عمل می‌زدند. بسیاری

از افسران رده پایین تر هم با جنبش توده‌ها همدلند. دلیل این که ارتش به سمت طبقه‌ی کارگر و به سمت مردم نیامد (مثل روسیه در 1917 و آلمان در 1918) این است که سازمانی که قادر به رهبری باشد موجود نبود. اگر آلترناتیوی سوسیالیستی به کارگران و سربازان ارائه می‌شد شکمی نیست که کل موقعیت در ایران عوض می‌شد. می‌شد میلیون‌ها اعلامیه برای سربازان صادر کرد. حتی با داشتن سازمانی از چند صد یا چند هزار عضو، می‌شد میلیون‌ها اعلامیه برای کارگران و سربازان منتشر کرد. این اعلامیه‌ها می‌توانست مسائل پیش روی ایران در حال حاضر و تحت این شرایط را توضیح دهد و تقریباً غیر قابل اجتناب است که ارتش در چنین شرایطی به سمت مردم می‌آمد.

این انقلاب مثل انقلاب اسپانیای 1931 تا 1937 بالا و پایین‌های بسیار خواهد داشت. شاید توده‌ها پس از دوره‌ای مبارزه عقب رانده شوند. شاید ارتجاع بتواند خود را برقرار کند. اما ارتش نمی‌تواند در آینده‌ی نزدیک چنانکه غربِ امپریالیست می‌خواهد، دیکتاتوری نظامی برپا کند. هر گونه تلاش برای دیکتاتوری نظامی باعث جنبش حتی آتشی‌تر توده‌ها می‌شود و به شکاف در ارتش می‌انجامد. آمادگی اوضاع ایران برای انقلاب سوسیالیستی را از این‌جا می‌توان دید که لیبرال‌ها، باصطلاح "جبهه ملی" در ایران، در واقع مجبور شده‌اند برنامه‌ای "سوسیالیستی" یا نیمه‌سوسیالیستی اتخاذ کنند. مثل این است که کادتها (لیبرال‌های روسیه پیش از 1911) در حزبی متحد با اس.آرها (حزب اصلاحات ارضی رادیکال) بوده باشند و ادعا کنند حزبی سوسیالیست هستند. اما رهبران جبهه ملی همچون سنجابی، مثل لیبرال‌های روسیه، از لایه‌های بالای طبقه‌ی متوسط (یا حتی از درون طبقه‌ی سرمایه‌دار) می‌آیند و نشان از ترس عظیمی از توده‌ها می‌دهند. بختیار که رسماً از جبهه ملی اخراج شده است با این حال دولتی با کمک و یاری شاه و ارتش تشکیل داده است.

هم سنجابی و هم بختیار می‌خواهند سلطنت را حفظ کنند. آن‌ها می‌بینند که سلطنت تا حدودی رام شده و در نتیجه پادشاهی مشروطه می‌تواند سنگری مقابل انقلاب و مقابل طبقه‌ی کارگر باشد. آن‌ها نقش کلاسیک لیبرال‌ها در انقلاب را بازی می‌کنند. تلاش اصلی‌شان برای خواباندن

انقلاب و تغییر رژیم بدون تغییر ساختارهای بنیادین جامعه‌ی کنونی است. در ایران شاهد چیزی هستیم که تروتسکی قانون توسعه‌ی مرکب می‌خواند. تمام عناصر انقلاب سوسیالیستی حاضر است. لیبرال‌ها هرگز نمی‌توانند اهداف و نیازهای کارگران یا حتی دهقان‌ها را برآورده کنند. آن‌ها در تحلیل نهایی نمایندگان طبقه‌ی سرمایه‌دار و سرمایه‌ی مالی هستند.

سنجایی، رهبر جبهه ملی، در مصاحبه‌ای اعلام کرد:

"ما در جبهه‌ی ملی می‌خواهیم ارتش را حفظ کنیم، ما ارتش قدرتمند می‌خواهیم و نمی‌خواهیم هیچ کاری در مایوس کردن ارتش انجام دهیم... ما هیچوقت خواهان ترک ارتش نشده‌ایم و سعی نکرده‌ایم بی‌نظمی ایجاد کنیم. اما وقوع آن اجتناب‌ناپذیر است و اگر ادامه پیدا کند خطرناک است". امپریالیسم و البته خود شاه مخالف تلاش برای برپا کردن دیکتاتوری نظامی بوده‌اند چرا که در شرایط کنونی چنین حکومتی به کلی ناتوان از حفظ خود در مقابل مقاومت توده‌ها خواهد بود.

دولت بختیار بنا به ماهیت خود تنها می‌تواند ایستگاهی گذرا و حکومتی انتقالی باشد. حتی امپریالیست‌ها هم می‌بینند که حکومت بختیار نمی‌تواند خود را خیلی سر پا نگاه دارد و در نتیجه دارند دم آیت‌الله خمینی را می‌بینند. خمینی اعلام کرده نمی‌خواهد دیکتاتوری نظامی ارتجاعی یا دیکتاتوری نیمه‌فئودال بر پا کند. این عنصر برنامه‌ی آخوندها، ادعای دفاع از آزادی و دموکراسی، مرجع قدرتمندی برای جذب توده‌های طبقه متوسط و البته در ضمن بخش‌هایی از کارگران بوده است. اما برنامه‌ی تخیلی خمینی به هیچ وجه نمی‌تواند مسائلی را که در حال حاضر پیش روی مردم ایران قرار دارند حل کند. خمینی به روشنی گفته که چیزی کمتر از لغو سلطنت را قبول نمی‌کند. شورای سلطنتی که دولت بختیار بر پا کرده نمی‌تواند کنترل را حفظ کند یا صندلی را برای شاه داغ نگه دارد. حتی خلغ شاه هم دیگر کافی نیست. الان دیگر مسئله، مسئله‌ی لغو سلطنت است. در موقعیت کنونی ایران سازمانی از حتی هزار مارکسیست و هزار انقلابی می‌تواند تغییری سرنوشت‌ساز ایجاد کند. چنین سازمانی ممکن است از نیروهایی پدید بیاید که حول جبهه

ملی جمع می‌شوند. خود جبهه ملی وقتی پایگاهی توده‌ای پیدا کند لاجرم انشعاب خواهد کرد. باصطلاح "حزب کمونیست" (توده) دارد به دنبال آیت‌الله‌ها و بخصوص آیت‌الله خمینی می‌رود. آن‌ها چشم‌اندازی، برنامه‌ای، سیاستی ندارند مگر حمایت از انقلاب بورژوازی در این مرحله‌ی مشخص. بدون سازمانی دیگر، ممکن و حتی محتمل است که شاهد رشد سریع حزب توده باشیم. چنین رشدی در شرایط معاصر به انشعاب درون حزب کمونیست می‌انجامد. تناقضات بین اعضا و رهبران شکل می‌گیرد. انشعابات اینگونه صورت می‌گیرد که اعضای کارگر در تخاصم با رهبران طبقه متوسط قرار می‌گیرند. آن‌ها می‌خواهند از مسیحاگری تئوکراتیک آیت‌الله بدون انتقاد و بدون سیاست یا چشم‌انداز دیگر دفاع کنند. اما عریانی لیبرال‌ها و آخوندها را جریان خود انقلاب به سرعت برملا می‌کند. انقلاب بنا به اساس ماهیت خود یک پرده ندارد. انقلاب ایران چند سال به طول می‌انجامد. توده‌ها در دانشکده‌ی تجربه‌های سخت تربیت می‌شوند. ارتش رادیکالیزه می‌شود چرا که سربازان به این واقعیت خو می‌گیرند که این جنبش توده‌ها بود که شاه را پایین کشید. ارتش تحت تاثیر روحیه‌ی توده‌ها قرار می‌گیرد و ژنرال‌های قدیمی شاه دیگر نمی‌توانند علیرغم تمام تلاش‌های خمینی و لیبرال‌ها نظم را بازگردانند.

احتمال دارد خمینی به قدرت برسد. تمام التماسات بختیار که دولت نمی‌تواند به مذهب اجازه دهد نقشی مستقیم و فرمانده در سیاست بازی کند، ره به جایی نمی‌برد. اما این‌ها که به قدرت برسند بیهودگی عقاید ارتجاعی و قرون وسطایی آن‌ها، مثل لغو بهره بدون تغییر قلب اقتصادی جامعه، به آشوب می‌انجامد. دست زدن به سرمایه‌ی تجاری و صنعتی و در عین حال لغو بهره یا ربا به کلی تخیلی است. حتی در زمان قرون وسطی که دکترین‌های مذهب مسیحی و اسلام علیه ربا بود، ربا همچنان به اشکال مختلف وجود داشت. این برنامه با حفظ سرمایه‌داری عواقب فاجعه‌باری برای اقتصاد ایران خواهد داشت و باید لاجرم کنار گذاشته شود. حمایت از خمینی پس از تشکیل دولت توسط او زوال می‌یابد. ناکامی برنامه‌ی جمهوری تئوکراتیک اسلامی در حل مشکلات مردم ایران نمایان می‌شود.

آمال توده‌های مردم نه فقط برای حقوق دموکراتیک که برای بهبود سطح زندگی است. اتحادیه‌های کارگری در ایران با رشد انفجاری مواجه خواهند شد. همین الان این سازمان‌ها دارند مثل فارچ سبز می‌شوند چرا که کارگران ایران نیاز بنیادین به سازمان را حس می‌کنند. در دوره‌ی پیش رو این سازمان‌ها ابعادی عظیم می‌یابند. مثل پرتغال که در حال حاضر 82 درصد طبقه‌ی کارگر در اتحادیه‌های کارگری سازمانیافته است، نتایج مشابه در ماه‌ها و سال‌های پیش رو در ایران نیز به دست می‌آید. احتمالاً اکثریت و حتی اکثریت عظیم طبقه‌ی کارگر در ایران سازمان می‌یابد. دموکراسی سرمایه‌داری در شرایط معاصر با بحران سرمایه‌داری در سطح جهانی نمی‌تواند برای دوره‌ی طولانی در ایران تثبیت شود. کارگران ایران تا همین حالا درس گرفته‌اند و در روند پیشروی مبارزه حتی بیشتر می‌آموزند. اگر توده‌ها شکست بخورند و دیکتاتوری نظامی بناپارتیستی سرمایه‌داری برپا شود، این حکومت ثبات نخواهد یافت چنان‌که در دیکتاتوری‌های نظامی پلیسی سرمایه‌داری در آمریکای لاتین و در دیکتاتوری در پاکستان دیده‌ایم. حتی در بدترین حالت، ارتجاع آماده‌ی انتقام گرفتن از توده‌ها در آینده‌ای نه چندان دور می‌شود. دوباره همان چیزی را می‌بینیم که در روسیه‌ی 1905 دیدیم.

اما چنین شرایطی به هیچ وجه ضروری نیست. اگر نیروهای مارکسیسم موفق به کسب حمایت در ایران بشوند می‌توانند به پیروزی خیره‌کننده‌ای مثل انقلاب 1917 روسیه برسند. پیشروی سالم انقلاب فاجعه‌ای تمام و کمال برای بوروکراسی مسکو خواهد بود. در بخش آسیای روسیه در قفقاز، جمعیت عظیم آسیایی هست که اسما مسلمان است یا بخش‌هایی از آن مسلمان هستند. باضافه اگر دولت سالم کارگران در ایران روی مرزهای اتحاد شوروی بر پا شود تاثیری بلافصل بر کارگران تمام مراکز اصلی اتحاد شوروی خواهد داشت - مسکو، لنینگراد، کارکوف، اودسا، نووسیبیرسک و غیره.

اما این تنها در این صورت اتفاق می‌افتاد که شاهد رشد گرایش مارکسیستی باشیم که درس‌های 50 سال اخیر بخصوص درس‌های عروج استالینسم در روسیه را فرا گرفته است.

بورورکراسی مسکو تحولاتی را که در ایران صورت گرفته است مطلوب نمی‌دانست و نمی‌خواست. اما اگر امکان شکل‌گیری بنیادین پرولتری در ایران بود، یعنی دولت تک حزبی منحنی توتالیتری مثل چین یا روسیه، آن‌ها چنین چیزی را مثل هدیه‌ای دریافت می‌کردند، علیرغم پیچیدگی‌هایی که با آمریکا پیش می‌آید. این هم یکی از عوامل موقعیت ایران است چرا که تنها کشوری نیمه صنعتی است و همچنان نیمه‌مستعمره است. با توجه به فقدان سنت انقلابی توده‌ای با مشخصه مارکسیستی در ایران، چنین تحولی بین افسران رده‌پایین و بین بخشی از نخبگان با اتکا بر حمایت کارگران و دهقانان، ممکن است. مسکو تمایلی به انقلاب ایران نداشت اما اگر انقلاب به تقویت عظیم قدرت آن‌ها در مدیترانه، خاورمیانه و خلیج فارس بیانجامد، از پذیرش آن سرباز نمی‌زنند. آن‌ها باید به رقبای امپریالیستی خود در جامعه‌ی اقتصادی اروپا (نیای اتحادیه اروپا در آن زمان-م)، ژاپن و آمریکا توضیح دهند که این بدی است در مقابل "بدتر" یعنی شکل‌گیری دموکراسی پرولتری در ایران.

هر حزب سوسیالیست مارکسیست باید با خواست آزادی سازماندهی، آزادی بیان، آزادی انتخابات، آزادی مطبوعات و تمام حقوق دموکراتیکی که کارگران غرب با نسل‌ها مبارزه به دست آورده‌اند، شروع کند. چنین حزبی باید خواهان روز هشت ساعته، هفته‌ی 5 روزه و حقوق بنا به نیاز و مرتبط با قیمت‌ها شود. این‌ها در کنار خواست مجمع موسسان انقلابی خواهد بود و در کنار برنامه‌ای با خواست‌های انقلابی برای خلع ید از دار و دسته‌ی فاسدی که مدت‌هاست ایران را در سیطره‌ی خود دارد.

خلع ید از ثروت شاه، خلع ید از زمین‌داران غایب که پولی را سرمایه‌گذاری کردند که دولت پس از نسل‌ها بی‌توجهی و استثمار جمعیت کشاورزان به آن‌ها داده است؛ ملی‌سازی صنعت بدون پرداخت غرامت یا پرداخت غرامت تنها بر پایه‌ی نیاز و برپایی دولت کارگری؛ خواست کنترل کارگری صنایع و مدیریت کارگری صنایع و دولت. برای دستیابی به این خواسته‌ها باید کمیته‌های عملی در طبقه‌ی کارگر درست کرد و به این سمت رفت که این‌ها به نیروهای مسلح و مغازه‌داران کوچک و

افراد کسب و کارهای کوچک نیز گسترش یابند و این‌ها به همان سیاقی به هم متصل شوند که شوراهای در آلمان و روسیه در انقلاب‌های 1917 و 1918 به هم متصل بودند. متأسفانه در حال حاضر هیچ سازمانی در ایران نیست که برنامه‌های مارکسیسم را پیش بگذارد.

جنبش کارگری در بریتانیا باید یکی از خواسته‌های دموکراتیک اصلی خود را اینچنین قرار دهد: پایان دخالت در سیاست ایران، بگذارید مردم ایران تصمیم بگیرند. کارگران پیشرو از طرف دیگر باید به شکل گرفتن حزب سوسیالیست مارکسیست در ایران کمک کنند که بتواند رهنمون موفقیت شود.

منبع: نشریه‌ی "میلیتانت" (بریتانیا)، 9 فوریه 1979

1) جیمز کالاکان و دیوید اوون به ترتیب نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه‌ی وقت دولت حزب کارگر در بریتانیا بودند که تد گرانت، که خود و گروهش درون این حزب کار می‌کردند، در این‌جا سیاست آن‌ها در قبال شاه را محکوم می‌کند - م.